

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

## شاخصه‌های حکومت و عرفان اسلامی و عوامل انحراف از آنها

کلمات کلیدی: عاشوراء، حماسه، عرفان، حکومت اسلامی، کارکردها، انحراف، امر به معروف، نهی از منکر، نقد، منافقان، دوستان جاهل، محبت راستین.

امروز روز چهاردهم محرم است و از نظر حوادث تاریخی واقعه‌ی عاشورا، از جمله روزهایی است که اسرای کربلا در کوفه به سر می‌برند. این روزها باید دل ما همراه آنها باشد؛ اگر می‌خواهیم شامل این تعبیر **أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ** شویم. این تعبیر بسیار عمیق و عظیمی که در زیارت عاشورا هست که از خدا می‌خواهیم ما را در معیت و همراه اباعبدالله‌الحسین **عَلَيْهِ السَّلَام** قرار دهد و این معیت همه‌جانبه است؛ یعنی در همه‌ی مراتب وجودی‌مان. بارها عرض کردیم، معیت فقط این نیست که مثلاً بدنمان برود کربلا، کنار ضریح مطهر اباعبدالله‌الحسین **عَلَيْهِ السَّلَام** باشد. معیت یعنی فکر من هم، همراه اندیشه‌ی اباعبدالله **عَلَيْهِ السَّلَام** باشد؛ روحیات من هم، همراه روحیات اباعبدالله **عَلَيْهِ السَّلَام** باشد؛ اخلاق و صفات و خلقیات من هم، همراه با خلقیات و صفات اباعبدالله **عَلَيْهِ السَّلَام** باشد. رفتار من، گفتار من، منش من، روش من، همه‌ی اینها با حضرت باشد. **أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ**، یعنی در همه‌ی مراتب وجودی با شما باشم؛ نه اینکه فقط ظاهر بدنم بیاید کنار ضریح شش‌گوشه‌ی شما. آن یک مرتبه‌ی نازل از معیت و همراهی است. اینکه همراه آرمان‌های شما باشم؛ همراه حرکت و مکتب شما باشم؛ همراه اهداف و آرمان‌های شما باشم؛ معیت در همه‌ی این مراتب است؛ همراه معرفت شما باشم؛ آن عرفان عمیقی که در وجود شما موج می‌زد... امیدواریم خدای متعال همین **أَنْ يَجْعَلَنِي مَعَكُمْ** را که در عرصه‌ی این عالم بلندترین دعا برای یک انسان مؤمن است، همین دعا را در حق همه‌ی ما مستجاب بفرماید؛ ان شاء الله.

به ذهنم آمد امروز هم به لحاظی، خصوصاً با توجه به نیاز جدی فضای اجتماعی ما، به واقعه‌ی عاشورا بپردازیم. همان‌طور که در کتاب کرشمه‌ی حسن آمده که چکیده‌ای است از صحبت‌هایی که راجع به جنبه‌های عارفانه‌ی عاشورا عرض کردم، حرکت اباعبدالله‌الحسین (علیه السلام) یک قالب و پیکره یا بدن دارد و یک روح. پیکره‌ی حرکت اباعبدالله‌الحسین (علیه السلام) یک پیکره‌ی حماسی است و روح آن یک روح عرفانی؛ و تلفیق این دو، تمامیت حرکت عاشورا است؛ مثل یک انسانی که زنده است. انسان زنده، هم بدن دارد، هم روح. بدن بدون روح یک جنازه‌ی بی‌خاصیت است که رو به فساد و تعفن می‌گذارد؛ و روح بدون بدن هم قدرت رشد و تعالی ندارد. روح ما از طریق همین بدن تعالی پیدا می‌کند. با این بدن نماز می‌خوانیم؛ روزه می‌گیریم؛ طواف بیت‌الله می‌کنیم؛ به میدان جهاد فی سبیل‌الله می‌رویم؛ روح تعالی پیدا می‌کند. پس بدن بدون روح، یک جسد رو به تعفن و فساد است؛ و روح بدون بدن هم هیچ خاصیت و اثری نخواهد داشت. وقتی این دو با هم تلفیق می‌شوند، یک موجود زنده‌ی رو به تعالی و تکامل می‌سازند. نهضت اباعبدالله‌الحسین (علیه السلام) هم یک حقیقت زنده است؛ هم پیکره دارد، هم روح. پیکره‌ی نهضت اباعبدالله‌الحسین (علیه السلام) آن جنبه‌ی حماسی این حرکت است و روح او، آن روح عرفانی حاکم بر این نهضت است. در جریان عاشورا، ما هم صلابت انقلابی می‌بینیم، هم لطافت عرفانی؛ هر دوی اینها به‌نحو بسیار زیبا و عجیب و حیرت‌انگیزی با هم تلفیق شدند.

لازم می‌دانم یک مقدار راجع به آن پیکره‌ی حماسی نهضت اباعبدالله (علیه السلام) صحبت کنم و ان‌شاءالله عزیزان دقت کنند؛ شاید بعضی از بحث‌هایی که مطرح می‌کنیم، خصوصاً با توجه به شرایط زمانی که در آن هستیم، نیاز به یک مقدار باریک‌بینی دارد تا خدای ناکرده بحث‌ها خطا فهمیده نشود یا لاقلاً از بخشی از بحث‌ها را بدون فهمیدن عبور نکرده باشیم. خوب، در بُعد پیکره، یعنی در بعد حماسی، نهضت اباعبدالله (علیه السلام) یک حرکت بسیار پرصلابت انقلابی است در برابر انحرافی که در نظام اسلامی از اصول و ارزش‌های ناب اسلام اتفاق افتاده است. می‌دانید امام حسین (علیه السلام) علیه حکومت رُم مسیحی به میدان جنگ نرفت؛ علیه کشورهای شرک و کفر به میدان نبرد نرفت؛ حماسه‌ی امام حسین (علیه السلام)، نهضت اباعبدالله‌الحسین (علیه السلام) در برابر حکومت اسلامی است؛ در برابر دستگاه خلافت بنی‌امیه در شام است که مدعی خلافت

رسول الله ﷺ و مدعی امیرالمؤمنینی است. به یزید می‌گویند خلیفه‌ی رسول الله ﷺ! می‌گویند امیرالمؤمنین یزید بن معاویه! حکومت، حکومت اسلامی است و قیام اباعبدالله ﷺ علیه حکومت اسلامی است؛ حکومت اسلامی که از خطّ حقایق اسلام دور افتاده است. دیگر خبری از ارزش‌های ناب اسلام در آن نیست. فقط اسمی از اسلام بر او باقی است و حقیقت اسلام رخت بر بسته؛ نهضت اباعبدالله ﷺ چنین نهضتی است. این را باید خوب دقت کرد که امام حسین ﷺ علیه حکومت اسلامی قیام کرد. حکومتی که اسم اسلام برایش باقی مانده و حقیقت اسلام را ترک کرده است. اسلامیت یک نظام، با شاخص‌های کارکردی آن شناسایی می‌شود؛ نه با شعارها و ادعاهای آن. کارکردهای یک نظام باید کارکردهای اسلامی باشد تا آن نظام، نظام اسلامی باشد. شما به روشنی می‌بینید دستگاه خلافت بنی‌امیه که تحت پوشش کاخ سبز اموی در شام حکومت می‌کند، ادعای مسلمانی دارد؛ شعار مسلمانی می‌دهد؛ شاید بعضی از صحابه را هم دور خودش جمع کرده؛ محدثین را هم گرد خودش آورده؛ قرآن را هم دور خودش جمع کرده؛ مجالس قرائت قرآن و مسابقات قرائت قرآن هم می‌گذارد؛ اما از حقیقت اسلام خبری نیست؛ فقط ادعاست؛ فقط شعار است؛ در کارکردها اثری از آن حقیقت اسلام مشاهده نمی‌شود.

خوب، شاخص‌های کارکردی حکومت اسلامی و حکومت الهی چیست؟ به بعضی از اینها اشاره کنم؛ یکی از شاخص‌ها این است که حکومتی، حکومت اسلامی است که جامعه‌ی تحت آن حکومت به سمت نورانیت حرکت کند؛ این ولایت الهی است. نقطه‌ی مقابلش ولایت طاغوتی است که جامعه به سمت ظلمانیت و ظلمت حرکت می‌کند. قرآن کریم فرمود: **اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ**.<sup>۱</sup> این یکی از کارکردهاست. ولایت الهی، ولایتی است که جامعه‌ی تحت پوشش آن ولایت به سمت نورانیت و به سمت کمالات معنوی حرکت می‌کند. درست نقطه‌ی مقابلش، ولایت طاغوتی است که جامعه را از نورانیت دور می‌کند و به سمت ظلمانیت می‌کشاند؛ از معنویت به سمت ماده‌گرایی می‌کشاند. اگر بحث ولایت‌مداری مطرح است، سؤال این است که کدام ولایت؟ هم،

---

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۷.

الَّذِينَ آمَنُوا ولایت مدارند، هم الَّذِينَ كَفَرُوا ولایت مدارند؛ منتهی یک گروه ولایت الهی، یک گروه ولایت طاغوتی. این شاخص اول است. اینها را به خاطر بسپارید، چون با این شاخصها باید محک زد و گفت یک حکومت، حکومت اسلامی است یا نه. شما وقتی با این محک می-روید سراغ دستگاه مدعی مسلمانی یزیدبن معاویه، آن وقت روشن می شود که آنجا بویی از حقیقت اسلام استشمام نمی شود و چرا امام حسین علیه السلام دارد قیام می کند. شاخص دوم این است که در یک حکومت اسلامی، چهره و سیما و پیشانی جامعه، سیمای اسلامی است.

خاطراتان هست امام حسین علیه السلام قبل از اینکه نهضت خودشان را آغاز کنند، چند سال قبل که به حج مشرف شدند، در منا روشنفکران و اهل نظر و اهل علم را زیر خیمه ای جمع کردند و یک سخنرانی کردند؛ که ما سال های قبل راجع به آن سخنرانی صحبت کرده ایم. ابن شعبه ی حرّانی در تحف العقول متن این فرمایشات را نقل کرده؛ جاهای دیگر هم متعدد نقل شده است. عجیب است این سخنرانی که چگونه حضرت این جریان روشنفکری و اهل فضل و اهل علم را به خاطر سکوتی که در برابر دستگاه ظلم و کفر و فساد اموی پیشه کردند، محاکمه و تخطئه می کنند. بعد حضرت اباعبدالله علیه السلام آنجا اهداف نهضت خودشان را تبیین می کنند! این مال قبل از نامه نوشتن مردم کوفه است؛ این مال قبل از حرکت اباعبدالله علیه السلام از مدینه است؛ مال سال های قبل است!

آنهایی که تصور می کنند حرکت اباعبدالله علیه السلام به این دلیل بود که بله، اباعبدالله علیه السلام گول نامه های مردم را خورد و حرکت کرد و بالاخره هم مردم به ایشان جفا کردند و ایشان را کشتند و اصلاً کدام نهضت؟ کدام انقلاب؟ کدام حماسه؟... بروند ببینند! این ماجرا سال ها قبل از واقعه ی عاشورا است! حضرت بعد از آن سخنرانی، اهداف نهضت خودشان را بیان می کنند؛ می فرمایند: ما به خاطر قدرت طلبی، به خاطر دنیا طلبی، زیاده طلبی قیام نمی کنیم. اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ وَلَا التَّمَسَّاسَ مِنْ

**فُضُولُ الْخُطَامِ**<sup>۲</sup>؛ خدایا تو می‌دانی که ما این قیاممان نه به خاطر سلطه‌طلبی و سلطنت‌جویی است، نه به خاطر افزون طلبی مادی و دنیاپرستی است. علی‌ای‌حال، آنهایی که می‌گویند امام فریب نامه‌های کوفیان را خورد؛ و الاً اصلاً انگیزه‌ی قیام نداشت، حرکت انقلابی در پیش نداشت، و به گمان اینکه کوفیان راست می‌گویند راه افتاد و بعد هم به او جفا کردند و آنجا هم کشته شد، داستان کربلا همین بود، بروند فرمایشات حضرت را در منا ببینند! به‌رحال بعد از اینکه فرمودند، انگیزه‌ی ما نه قدرت‌طلبی است، نه ثروت‌طلبی، فرمودند: **وَ لَكِنْ لِنَرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ**؛ خدایا ما می‌خواهیم این علامت‌های دینی در جامعه دیده شود؛ یعنی وقتی به چهره‌ی جامعه نگاه می‌کنیم، سیمای اسلام را در چهره‌ی جامعه ببینیم. در لباس پوشیدن مردم، در رفتار کردن مردم، در حرف زدن مردم، در کسب و کار مردم، در فعالیت اجتماعی مردم، در روابط خانوادگی مردم، سیمای یک جامعه‌ی دینی مشاهده شود. **وَ لَكِنْ لِنَرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ**؛ پس یکی از شاخص‌های کارکردی حکومت اسلامی این است که سیمای آن جامعه را سیمای دینی می‌کند؛ یعنی وقتی به چهره‌ی آن جامعه نگاه می‌کنید، سیمای تقوا، سیمای عفاف، سیمای تعبد و سیمای تسلیم در برابر اوامر الهی را مشاهده می‌کنید؛ که در برابرش سیمای جامعه‌ی غیردینی است.

سومین شاخص؛ حضرت باز در همان سخنرانی فرمودند: یکی دیگر از انگیزه‌های حرکت من این است که: **يُعْمَلُ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَّتِكَ وَ أَحْكَامِكَ**؛ خدایا ما می‌خواهیم کاری بکنیم که فرائض تو، فرمان‌های تو، سنت‌های تو، رویه‌ها و خلقیاتی که تو می‌پسندی و احکام و قوانین و مقررات تو در جامعه به جریان بیفتد؛ این است هدف ما از این نهضت! پس یکی از کارکردهای دیگر نظام دینی واقعی، و حکومت راستین دینی و اسلامی، حاکمیت احکام و اخلاق دینی الهی در آن جامعه است. اگر حکومتی چنین اخلاق و چنین روحیاتی را حاکم کرد و چنان مقرراتی را بر روابط مردم مسلط کرد، حکومت اسلامی است؛ در

---

۲. ابن‌شعبه‌ی حرّانی، تحف‌العقول، ص ۲۳۹ و بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۷۹؛ همانند این عبارات از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز نقل شده است: سیدرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۳۱: **اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ وَ لَا التَّمَّاسَ شَيْءٌ مِنْ فَضُولِ الْخُطَامِ وَ لَكِنْ لِنَرِيَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُنْظِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ تُقَامَ الْمُعْطَلَّةُ مِنْ حُدُودِكَ.**

غیر این صورت فقط ادعای مسلمانی دارد؛ شعار اسلامی می‌دهد. اینها را من از قول خود اباعبدالله علیه السلام نقل می‌کنم.

چهارم، فرمودند: **نُظِهَرِ الْأِصْلَاحَ فِي بِلَادِكِ**. ای خدا! ما می‌خواهیم اصلاح را در سرزمین‌های تو حاکم کنیم؛ فساد را ریشه‌کن کنیم؛ یا در آن نامه‌ای که نوشتند و به‌عنوان وصیت‌نامه یا به‌رحال بیان انگیزه‌ی خودشان از حرکت از مدینه و بعد از مدینه به مکه تا کربلا، به محمد حنفیّه سپردند، فرمودند: **أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ إِشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْأِصْلَاحِ**؛<sup>۳</sup> یکی از شاخص‌ها و کارکردهای نظام اسلامی راستین این است که صلاح و سلامت، بر امور جامعه حاکم است؛ نه فساد. حکومتی به‌راستی حکومت اسلامی است که عملکردش، آثار وجودیش، آثار حاکمیتش، مستولی شدن صلاح بر جامعه باشد؛ نه فساد.

پنجم، حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام فرمودند: **أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَّهَى عَنْهُ**؛<sup>۴</sup> البته با الی هم روایت شده: **أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَّهَى عَنْهُ**؛<sup>۵</sup> آیا چشمانتان نمی‌بیند که در این جامعه به حق عمل نمی‌شود؟ از باطل پرورایی ندارند؟ یکی از شاخص‌های کارکردی حکومت راستین الهی و اسلامی این است که جامعه به‌گونه‌ای است که به حق عمل می‌شود و از باطل پروا دارند. اگر در جامعه‌ای، بی‌پروا به باطل دست دراز کردند و بی‌اعتنای به حق و حقوق رفتار کردند، آن جامعه، جامعه‌ی اسلامی راستین نیست. یکی از کارکردهای حکومت دینی واقعی، نه حکومت مدعی دروغین دین، این است که در آن جامعه حق مستقر باشد و به حق عمل شود؛ حق‌کشی نشود. دست‌اندرکاران جسور نشوند در اینکه حقوق را تزییع کنند؛ به هر باطلی دست دراز کنند و عین خیالشان هم نباشد؛ از

---

۳. مقرّم، مقتل، ص ۱۵۶؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۸۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹ و پژوهشکده‌ی باقرالعلوم، موسوعة‌الامام-

الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۳۰۷.

۴. ابن‌شعبه‌ی حرّانی، تحف‌العقول، ص ۲۴۵.

۵. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

هیچ کسی هم نترسند؛ خجالت هم نکشند؛ با وقاحت تمام آنچه را که باطل است انجام بدهند و از حقّ منصرف و منحرف شوند. این هم یک شاخص کارکردی است.

شاخص ششم، حضرت فرمودند: هدف من از این قیام این است که **يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكُمْ**: هدف من اباعبداللّه الحسین در قیام علیه ظلم اموی و کاخ سبز یزیدی، این است که جامعه به گونه‌ای بشود که افراد مظلوم، افراد ضعیف، افرادی که دستشان به جایی نمی‌رسد و قدرتی ندارند، در جامعه احساس امنیت کنند؛ خودشان را در امان ببینند و نگران این نباشند که قدرتمندان، آنهایی که پارتی دارند، آنهایی که دستشان به فلان وزیر، به فلان وکیل، به فلان مقام حکومتی می‌رسد، یا خودشان در مناصب حکومتی هستند، یا به موقعیت‌های اقتصادی متکی هستند، بی‌پروا حقّ مظلومان را پایمال کنند و ضعفا را زیر پایشان لگدمال کنند. افراد مظلوم و ضعیف این نگرانی و دغدغه‌ی خاطر و چنین دلهره‌ای نداشته باشند. یکی از کارکردهای مهمّ حکومت راستین اسلامی، ایجاد چنین امنیت فراگیری در جامعه است. امنیت فقط مال گروه حاکم نباشد؛ فقط صاحبان قدرت در پرتو امنیت نباشند؛ همه‌ی مردم احساس امنیت کنند؛ خصوصاً ضعفا و مستضعفین؛ خصوصاً محرومان؛ خصوصاً آنهایی که کسی را نمی‌شناسند و پارتی ندارند؛ دستشان به مقامی نمی‌رسد؛ آنها نگران نباشند که وقتی در یک مسأله‌ای با یک فرد قدرتمند دارای پارتی و دارای موقعیت تعارض پیدا کردند، او به راحتی می‌تواند این فرد ضعیف را لگدمال و پایمال کند و هر چقدر هم فریاد بزند صدایش به جایی نرسد. یکی از کارکردهای مهمّ و شاخص حکومت دینی احساس امنیت کسانی است که جزو باند قدرت نیستند. واقعاً در امنیت هستند. اگر روزی با یک آدمی که وزیر و وکیل و رئیس و مدیر است، یک کاره‌ای است، اختلافی پیدا کردند، واقعاً به اختلاف بین این دو نفر عادلانه رسیدگی می‌شود؛ نه اینکه او به دادگاه دسترسی دارد، به وزارت اطلاعات دسترسی دارد، به مجلس دسترسی دارد؛ به قوه‌ی مجریّه، به همه‌جا دسترسی دارد، حقّ مسلم طرف را هم پایمال می‌کنند، له می‌کنند؛ گفت: آنچه به جایی نرسد فریاد است. کارکرد حکومت دینی ایجاد امنیت است برای ضعفا و برای محرومان و برای آن کسانی که جزو باند قدرت و گروه هزارفامیل قدرت نیستند.

اینها بعضی از کارکردهای حکومت دینی است که دیدید از عبارات خود اباعبدالله الحسین علیه السلام استخراج کردم و حالا می‌فهمیم چرا امام حسین علیه السلام علیه این حکومت به ظاهر مدعی خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، مدعی امیرالمؤمنینی قیام می‌کند؛ به میدان نبرد و مبارزه می‌رود. سؤال! چه عاملی سبب می‌شود که یک حکومت دینی به این روز بیفتد؟ کارش به روزی کشیده شود که به جای اینکه جامعه را به سمت نورانیت و معنویت هدایت کند، هر روز که نگاه می‌کنی چهره‌ی جامعه تاریک‌تر، ظلمانی‌تر، آدم‌ها ماده‌پرست‌تر و دنیاپرست‌تر و غافل‌تر از معنویت و حقایق بلند معنوی! چه می‌شود که این اتفاق می‌افتد؟ چه می‌شود که اخلاق دینی، اخلاق الهی، قوانین و احکام الهی در جامعه مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرند و خلیقات دیگری و آداب و روش‌های دیگری بر جامعه مستولی می‌شود؟ چه می‌شود که سیمای جامعه از سیمای دینی خارج می‌شود؟ به چهره‌ی جامعه که نگاه می‌کنی، یاد پاریس و واشنگتن و فلان جا می‌افتی! به جای اینکه به یاد یک جامعه‌ی دینی بیفتی. چه می‌شود که این اتفاق می‌افتد؟ چه می‌شود که با وجود حکومت دینی، نگاه می‌کنی و می‌بینی همه‌ی عرصه‌های زندگی به فساد آلوده شده؟ روابط انسان‌ها، اخلاقیاتشان، اقتصادشان، کسب و کارشان، سیاستشان، همه‌ی اینها دارد به سمت فساد و آلودگی می‌رود. چه می‌شود که تحت یک حکومت مدعی دین به راحتی حقوق پایمال می‌شود و از حق چشم‌پوشی می‌شود و افراد بی‌پروا به باطل دست می‌برند؟ چه می‌شود که یک نظامی تحت عنوان حکومت دینی مستقر می‌شود؛ اما افراد ضعیف و مظلوم احساس می‌کنند صدایشان به جایی نمی‌رسد؟ قدرتمندان و مرتبطين با دستگاه حاکمیت به راحتی می‌توانند حقوق آنها را تضييع کنند و آنها به هیچ وجه قدرت ندارند حق خودشان را بازستانند. چه می‌شود کار یک حکومت دینی به اینجا می‌کشد؟ یعنی چه اتفاقی افتاد که حکومت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تبدیل شد به حکومت کاخ سبز بنی‌امیه و دستگاه حکومت یزید؟

دو عامل مهم وجود دارد. یک عامل، دشمنان نفوذی معاندی که در این ساختار حکومتی رخنه می‌کنند. بحث‌هایی که قبلاً به مناسبت‌های مختلف کردیم، الان اطلاعاتش در این تحلیل، به کار شما می‌آید. دیدید، بنا به مستندات که در جلسات مطرح کردم و در سایت می‌توانید مراجعه کنید، چهره‌هایی بودند



که از روز اول ما آمنوا بالله طرفه عین: یک چشم بر هم زدن هم به الله ایمان نیاوردند. بر همان تفکر بت پرستی خودشان ثابت قدم بودند و مزورانه آمدند و تظاهر به اسلام کردند. از همان نخستین روزها در کنار پیغمبر ﷺ قرار گرفتند؛ پدر زن پیغمبر ﷺ شدند؛ داماد پیغمبر ﷺ شدند و در ساختار حکومتی نفوذ کردند. در زمان خود رسول الله ﷺ بارها طرح ترور پیغمبر ﷺ را خواستند اجرا کنند و بعد از رحلت رسول الله ﷺ هم (که شاید بتوانیم بگوییم شهادت رسول الله ﷺ؛ همان طور که قبلاً اشاره کرده‌ام با قرائنی که داریم رحلت پیامبر ﷺ خیلی مشکوک بود.) کودتای سقیفه را برپا کردند و جریانی را ایجاد کردند که همین جریان به دستگاه خلافت معاویه و بعد از او یزید بن معاویه منجر شد. معاویه در زمان حکومت عمر فرماندار شام شد. عثمان هم او را در موقعیت قدرتش ابقا کرد. معاویه‌ای که با پدرش ابوسفیان تا سال آخر عمر رسول الله ﷺ ایمان نیاوردند و به‌عنوان مشرکین با پیامبر ﷺ رو در رو جنگیدند، یک دفعه در سال آخر بعد از فتح مکه آمدند گفتند مسلمانیم و شدند خال المؤمنین! شدند کاتب وحی! و در ساختار جامعه‌ی دینی نفوذ کردند. خوب، این یک گروه که از روز اول به این نهضت و انقلاب و به این حرکت پیامبر ﷺ، یک جو ایمان نیاوردند. از روز اول، در این ساختار عامل نفوذی بیگانه بودند؛ منتهی قیافه‌ی خیلی موجهی برای خودشان ساخته بودند. چه کسی جرأت داشت به آنها بگوید بالای چشمتان ابروست! تا بالاترین مناصب حکومتی هم رسیدند؛ کنار پیغمبر ﷺ هم بودند؛ کسی می‌توانست بگوید اینها بدنند؟ می‌گفتند ما یار غار رسول الله ﷺ هستیم! پس یک جریانی که سبب این انحراف و از دست رفتن شاخص‌های کارکردی حکومت دینی شد، این دشمنان نفوذی بودند که دیدید چه جنایتی مرتکب شدند.

گروه دومی هم که زمینه‌ساز چنین انحرافی بودند، خودی‌های جاهل و بی‌بصیرت، بی‌کفایت و نالایق، ضعیف‌النفس و ضعیف‌الایمان بودند. خودی بودند؛ دشمن نفوذی نبودند؛ اما آدم‌هایی بودند نافهم، جاهل؛ آدم‌هایی نالایق و بی‌کفایت؛ آدم‌هایی ضعیف‌النفس که با دو تا بارک‌الله، با دو تا وعده‌ی پست و مقام، با

دو تا وعده‌ی پول و ثروت سست می‌شدند. فرماندهان سپاه امام حسن مجتبیٰ علیه السلام را یادتان هست که با کیسه‌های زر چگونه خود را می‌فروختند! اینها دشمن نفوذی نبودند؛ اما آدم‌های ضعیف‌النفس و ضعیف‌الایمانی بودند. این خودی‌ها هم، وقتی در ساختار حکومتی حضور پیدا کردند، خودشان یکی از بلاهای بزرگ شدند؛ یعنی آن دشمن معاند نفوذی به اضافه‌ی این خودی جاهل بی‌کفایت ضعیف‌النفس ضعیف‌الایمان یک مجموعه‌ی کاملی را برای انحراف و از کارآمدی انداختن حکومت دینی و حکومت اسلامی تشکیل دادند. می‌دانید چه وقت میکروب می‌تواند در بدن کسی رشد کند و تکثیر شود و بعد عرض اندام کند و شخص را به تب و درد و عوارضی این چنین مبتلا کند؟ وقتی که این اندام نحیف و رنجور شود؛ و گرنه یک آدمی که بدن قوی و توانمندی دارد، زور میکروب به او نمی‌رسد. این بدن ضعیف و رنجور است که محیط مساعدی است برای رشد و تکثیر و عرض اندام میکروب‌ها. اگر شما می‌بینید در حکومت معاویه، سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام که کثیف‌ترین صورت جولان نفاق است رواج می‌یابد، و به مقدّس‌ترین شخصیت بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دشنام دادن و این دشنام را واجب شرعی دانستن و اگر کسی فراموش می‌کرد چه توبه‌ها و ریاضت‌هایی باید می‌کشید تا این گناهش بخشیده شود که چرا یک‌بار به امیرالمؤمنین علیه السلام دشنام نداده! چه می‌شود جامعه به این صورت درمی‌آید که حرمت الهی این‌طور شکسته می‌شود؟ یعنی میکروب‌ها این قدر می‌توانند عرض اندام کنند و به مقدّس‌ترین مقدّسات توهین و جسارت کنند. تا آن اندام نحیف و رنجور نباشد که میکروب‌ها نمی‌توانند این‌طور رشد و تکثیر پیدا کنند و این‌گونه خودشان را در عرصه‌ی جامعه نشان بدهند. همان دو عامل، یعنی دشمنان معاند نفوذی و دوستان جاهل بی‌کفایت، ضعیف‌النفس و ضعیف‌الایمان جامعه را به‌گونه‌ای رنجور می‌کنند که عرصه‌ای می‌شود تا معاویه به‌راحتی بتواند بگوید، سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام به‌عنوان یک واجب شرعی بر همه لازم است! بر همه‌ی منابر، در همه‌ی خطبه‌ها، در قنوت نمازها، در همه‌ی عبادات و اذکار باید سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام در رأس همه چیز باشد. ضعف‌ها و ناکارآمدی‌ها بستر رشد و جولان دشمنانی می‌شود که در این هنگام می‌توانند سبّ امیرالمؤمنین علیه السلام کنند؛ والا اگر آن سلامت و صلابت وجود داشته باشد، محال است در جامعه‌ی اسلامی چنین عرض اندام‌هایی، چنین حرمت‌شکنی‌هایی اتفاق بیفتد. در برابر این پدیده چه کار باید کرد؟

راه این است که نظام حکومتی شام را که ظاهر اسلامی دارد، ادعای اسلام را دارد، اما از محتوای اسلام به‌طور کلی بری و تهی است، این را به‌سمت اسلامیّت واقعی برگردانیم. یعنی نظام باید به‌سمت رشد شاخص‌های کارکردی یک نظام دینی و الهی برگردد. راه حلّ مشکل این است؛ والا تا آن کارایی‌ها، و آن شاخص‌های واقع‌نمای اسلامیّت و الهیّت یک نظام ولایی در جامعه احیا نشود، نمی‌توان این معضل را حل کرد. وقتی اندام رنجور و نحیف است، هر روز آماده است یک میکروب جدید، یک ویروس جدید بیاید در آن رشد کند و در آن پیکره عرض اندام کند. برای برگرداندن آن شاخص‌های اسلامی به عرصه‌ی حکومت و جامعه، باید آن دو عاملی را که سبب‌ساز این انحرافند برطرف کرد. یعنی نظام، هم آن دشمنان معاند نفوذی و چهره‌های نفاق را شناسایی و حذف کند که فکر نکنید محدود به یکی دو نفرند؛ جریان نفاق جریانی بسیار قوی است. در مناسبت‌های دیگر خدمت عزیزان اشاره کردم که این همه آیه‌ای که در قرآن راجع به منافقین آمده، نشان می‌دهد که گروه منافقان به چهار پنج نفر محدود نبودند. یک گروه بسیار قابل توجه و تأثیرگذاری بودند؛ وگرنه یک گروه کوچک بی‌اثر یا کم‌اثر که آنقدر اهمیّت نداشت که قرآن سوره‌ای مستقل راجع به آنها نازل کند و این همه آیه راجع به منافقین نازل شود. بنابراین خیلی ساده-انگاری است که گمان کنیم دو یا سه چهره‌ی نفاق ظاهر شدند و منافقین محدود به اینها بودند. شما در جریان همین انقلاب اسلامی خودمان نگاه کنید؛ چهره‌هایی که کنار امام بودند و یکی یکی هی رو شدند. آدم‌های غرب‌باور، آدم‌های نابور به اندیشه‌های امام، یکی یکی رو شدند. یک روز وزیر خارجه‌ی دولت موقت خودش را نشان داد. یک روز مدیرعامل صدا و سیمای آن موقع که بعداً وزیر خارجه شد و اعدام هم شد، خودش را نشان می‌دهد. اینها همه کنار امام بودند دیگر. یک روز آن کسی که با یازده میلیون رأی رئیس‌جمهور شد، خودش را نشان می‌دهد؛ یک روز کسانی که به ظاهر مدعی مالکیت انقلاب اسلامی بودند و سازمان مجاهدین داشتند، خودشان را نشان می‌دهند. گمان نکنیم به همین یکی دو تا و چهار تا و پنج تا محدود است. تا همین امروز می‌بینید که این جریان هر روز یک چهره‌ی جدیدی نشان داده است. چه کسی به من و شما قول داده که اینها آخرین چهره‌اند؟ از کجا تضمین داریم؟ باید یقین بدانیم که هنوز وجود دارند. مگر دو سه تا کنار رفتند، مشکل حل شد؟! جریان نفاق، یک جریان بسیار عمیق و ریشه‌دار است؛ ولذا یکی از کارهای بزرگ همین است که اگر بخواهیم آن شاخص‌های کارکردی حکومت

دینی را به جامعه برگردانیم، باید تا عمق جریان نفاق شناسایی شود و حسابش از حساب حاکمیت دینی جدا شود؛ تا عمقش باید شناسایی شود. این یک کار مهم است؛ یعنی دچار مماشات نشویم. نگوییم حالا بیخودی در دسر برای خودمان درست نکنیم! حالا درست است که مثلاً خبر داریم فلانی هم خیلی دلش با انقلاب نیست و مثلاً با خارج از کشور یک ارتباطاتی هم دارد، فعلاً که مزاحمان نشده، بیخودی مسأله درست نکنیم؛ بیخودی مسأله‌اش را طرح نکنیم. با همین مماشات‌هاست که اینها امکان پیدا می‌کنند بمانند و نفوذشان را عمیق‌تر کنند تا دوباره وقتی از آن طرف مرزها مأموریتی به آنها محول شد، برای از پا درآوردن حاکمیت دینی یک بحران جدید بیافرینند.

البته نمی‌خواستیم به شرایط امروز نگاه کنیم؛ بیشتر می‌خواهیم اصل الگوی الهام‌بخش حرکت اباعبدالله علیه السلام را بگویم. بر اساس آن الگو خودتان می‌توانید در طول تاریخ مصادیق را تحلیل کنید و تشخیص بدهید که ماجرا چیست. پس یک کار، شناسایی و حذف آن دشمنان معاند نفوذی است که از روز اول، به حرکت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نیاوردند که بخواهند بعداً منحرف شوند. از روز اول با همان مواضعی که داشتند جامعه نفاق پوشیدند و به قصد ضربه زدن و از پا درآوردن آمدند و این چهره‌های ناشناخته‌شان باید به صورت یک حرکت مداوم و عمیق، نه لحظه‌ای و مقطعی، شناسایی شود؛ این جریانات از بن شناسایی شوند و حسابشان از حاکمیت جدا شود.

دوم، آن گروه خودی‌های ناهم، نالایق، ناسالم، ضعیف‌النفوس، ضعیف‌الایمان، اینها هم حسابشان از حاکمیت جدا شود؛ چون اینها هم نیمه‌ی دوم جریانی هستند که باعث می‌شود جامعه و حاکمیت دینی از شاخصه‌های کارکردی خود دور بیفتد. هر دوی اینها باید شناسایی شوند. فلانی فامیل فلان مقام وزارت است؛ فلانی فامیل فلان مقام وکالت است؛ دوست فلانی است و ... این‌طوری با این ملاحظات، مناصب حکومتی را دست اینها دادن و بعد هم نسبت به بی‌کفایتی آنها بی‌اعتنا بودن، نسبت به فسادها و سوءاستفاده‌های آنها، نسبت به شکستن همه‌ی اصول و هنجارهای مقدس بی‌اعتنا بودن، با تساهل و تسامح عبور کردن، که اگر یک آدمی که جزو این حلقه‌ی قدرت نیست، یک هزارمش را مرتکب شود، با بدترین برخوردهای تنبیهی روبرو شود، اما اینها هزاران برابر بزرگترش را انجام دهند و هیچ‌کس به ایشان

نگوید بالای چشمتان ابروست! با این شرایط نمی‌شود. اینها نیمه‌ی دومی هستند که کارایی‌ها را از بین می‌برند و وقتی کارایی‌ها از بین رفت، بستر برای یارگیری آن جریان‌های مخالف آماده می‌شود. یعنی وقتی یک آدم مظلوم به دستگاه خلافت مراجعه می‌کند، خلافتی که مدعی خلافت رسول‌الله ﷺ است، حقش به او داده نمی‌شود، لگدمال می‌شود، خوب این آدم، آدم جراحی‌یافته‌ای است و آماده است برای اینکه به دام جریان‌هایی بیفتد که به قصد دشمنی می‌خواهند نظام الهی و دینی را از ریشه برکنند.

علی‌ای‌حال این را عرض کردم که اگر بخواهیم از مشکل بیرون برویم، یعنی جامعه‌ی اسلامی که حکومت اموی به اسم اسلام بر آن حکومت می‌کند، ولی از رسم اسلام، حقیقت اسلام خبری نیست، این جامعه اگر بخواهد مشکلش حل بشود، باید به سمت اسلامیت واقعی حرکت کند. این جریان‌هایی که به این نتیجه رسیده‌اند که به دلیل ناکارآمدی دستگاه حاکمیت باید برویم مدل‌های غربی را بگیریم، یعنی مدل حکومت مسیحی روم را بگیریم و به جای حکومت یزیدبن معاویه در کشور اسلامی حاکم کنیم تا مشکلاتمان حل شود! چرا به این نتیجه رسیدند؟ ببینید آن چیزی که مورد نقد است، حاکمیت یزید است؛ این باید نفی بشود؛ اما جایگزینش چیست؟ از حاکمیت ناکارآمد مدعی دین به سمت حاکمیت غیردینی حرکت کنیم؟ یک نظام سکولار جایگزینش کنیم؟ یک حکومت لائیک جایگزینش کنیم؟ یعنی امام حسین علیه السلام بگوید بله، یزید آدم فاسدی است؛ حکومت بنی‌امیه هم حکومت ظالمی است؛ اصلاً با این حکومت مردم همه در عذابند؛ باید چه کار کنیم؟ ببینید رم چقدر خوب دارد اداره می‌شود! ما هم برویم نظام حکومتی رم را بیاوریم در کشورمان حاکم کنیم؛ چه کار داریم به رسول‌الله ﷺ و حکومت دینی و قرآن و مقررات اسلام و امثال این حرف‌ها؟! یک نظام سکولار می‌خواهیم حاکم کنیم. آیا به سمت حکومت غیردینی برویم؟ خوب، این همان خواسته‌ی کسانی است که نفوذ کردند تا نظام حاکمیتی دینی را از کارآمدی بیندازند. اصلاً برای همین این کار را کردند؛ یعنی اینها نفوذ کردند در سیستم تا سیستم از کارایی بیفتد؛ مردم ناراضی بشوند؛ وقتی ناراضی شدند بگویند پس این بد است دیگر! راه اینکه خوب بشود چیست؟ راه این است که برویم آن نظام سکولار را حاکم کنیم؛ نظام غیردینی را حاکم کنیم. همین است دیگر! غیر از این است؟! شعارهایی که همین امروز هم در جامعه‌ی ما شنیده می‌شود. اما راهی که

اباعبدالله عليه السلام طی می کند چه راهی است؟ می گوید من می خواهم قیام کنم که نظام حکومتی را به سمت نظام دینی ببرم؛ کارکردهای واقعی دینی در این نظام محقق بشود. **لِئْرِى الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ وَ يُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَ سُنَنِكَ**. دقت کردید؟ این دو تا راه است. یکی می گوید این بد است. اول آمدند نفوذ کردند و با رفتارهایشان مردم را ناراضی کردند؛ هم دشمنانی که هدفمند کار می کنند، هم خودی هایی که آدم های فاسدی شدند و نالایق هستند، هر دوی اینها سبب ایجاد نارضایتی می شوند و این مردم ناراضی، دنبال یک راه حل جایگزین هستند. حالا این راه حل جایگزین چیست؟ یک نظام غیردینی؟ این همانی است که دشمن می خواهد! یا برگرداندن این نظام به سمت ارزش های دینی؟ احیای ارزش های دینی در این نظام؟

امام حسین عليه السلام می گوید من نیامدم حکومت اسلامی را براندازم. درست است که به اسم حکومت اسلامی در شام فجیع ترین جنایت ها و بزرگترین ظلم ها و عظیم ترین حق کشی ها می شود، بدترین فسق و فجورها و شرابخواری ها و زن بارگی ها و آلودگی ها می شود، اما من نیامدم حکومت دینی را براندازم؛ آمده ام این حکومت به اسم، دینی و به مسمّا، ضد دینی را تبدیل کنم به حکومت واقعاً دینی؛ برگردانم به سمت اسلامیّت واقعی! لذا در همان نامه ای که به محمد حنیفه نوشتند، فرمودند: من شورشى نیستم؛ آشوب- طلب نیستم؛ قدرت طلب و دنیا طلب نیستم؛ خرابکار نیستم. **أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي**<sup>۷</sup>: فرمودند: من می خواهم سیره ی جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سیره ی پدرم امیرالمؤمنین عليه السلام را در حکومت احیا کنم؛ یعنی حقیقت دین را در این حکومت دینی محقق کنم. مسمای دینی را هم به این اسم دینی نظام بیفزایم.

۷. مقرر، مقتل، ص ۱۵۶؛ خوارزمی، مقتل، ج ۱، ص ۱۸۸؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹ و پژوهشکده ی باقرالعلوم، موسوعة کلمات الامام الحسين عليه السلام، ج ۱، ص ۳۰۷.

روز عاشورا بود. اباعبدالله علیه السلام بعد از آن نماز جماعتی که خوانده شد، برای اصحابشان یک سخنرانی کردند. یک جمله‌اش این است: **فَحَامُوا عَنْ دِينِ اللَّهِ!**<sup>۸</sup> ای یاران من برخیزید و از دین خدا حمایت کنید. قمر بنی‌هاشم، ابوالفضل‌العباس علیه السلام را دیدید! وقتی ناجوانمردانه از پشت کمین کردند و دست راست ایشان را از بدن جدا کردند، چه فرمود؟

**وَ اللَّهُ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي**      **إِنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي**<sup>۹</sup>

فرمود: به خدا سوگند اگر دست راست مرا قطع می‌کنید، من تا ابد از دینم دفاع خواهم کرد؛ یعنی این حرکت، برگرداندن دین است به جامعه؛ حمایت از دین است در جامعه. حالا اگر جامعه، در برابر توطئه‌ی جریان نفاق، یک نوع اعلام حمایت از حاکمیت دینی کرد، اینجا یک نگرانی بعدی وجود دارد. آن نگرانی چیست؟ این است که همان دو تا جریان خطرناک، یعنی دشمنان معاند نفوذی که هنوز در حاکمیت حضور دارند، در مناصب قدرت هستند، و آن خودی‌های نالایق و بی‌کفایت و جاهل و بی‌بصیرت و آلوده و بی‌سلامت و ضعیف‌الایمان و ضعیف‌النفس، بیایند آن حمایت مردمی را به حساب خودشان بگذارند؛ به نفع خودشان مصادره کنند! یعنی بگویند مردم از ما حمایت کردند؛ پس دیگر هیچ کس حق ندارد انتقادی بکند! هر کس انتقاد بکند به من دشمن نفوذی ضدانقلابی که از روز اول هم برای از پا درآوردن نظام دینی، در این سیستم نفوذ کردم، اگر کسی به من انتقاد کرد، جلوی این مردمی که اعلام حمایت کردند ایستاده است! یا آن کارگزار ولو خودی، اما نالایق و آلوده، بگوید کسی حق ندارد به من بگوید بالای چشمانت ابروست؛ هر کس به من چیزی بگوید جلوی مردم ایستاده است! یعنی اینها حمایت از آن حقیقت دینی را باز برای تثبیت جایگاه خودشان، به نفع خودشان مصادره می‌کنند. به هیچ وجه آن حمایت‌ها به این معنا نیست که یک چتر امنیتی و حفاظتی برای دشمنان معاند نفوذی یا برای خودی‌های نالایق و فاسد درست کنند. اصلاً راه برون رفتن از این مشکل حذف این دو گروه است؛ شناسایی دقیق آنها و

۸. پژوهشکده‌ی باقرالعلوم، موسوعة کلمات الامام‌الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۴۵.

۹. ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۱۰۸ و حسینی‌موسوی، مقتل تسلیة‌المجالس، ج ۲، ص ۳۰۹.

حذف کاملشان از عرصه‌ی حاکمیت است؛ وگرنه هر روز یک مسأله‌ی جدید درست می‌کنند. چون این پیکره‌ی نحیف هر روز آماده‌ی مبتلا شدن به یک بیماری جدید است. تا شما این عامل رنجوری و ضعف را از این پیکره بیرون نبرید، هر روز یک میکروب جدید آن را از پای درمی‌آورد؛ یک بحران جدید ایجاد می‌کند؛ بنابراین باب نقد ناصحانه نباید بسته شود.

نکته‌ی دیگر؛ ببینید، بالاخره مدیران غیرمعصومند؛ نه علم بینهایت و نامحدود الهی مثل معصوم در اختیارشان است، نه آن مصونیت مطلق از لغزش و خطا و خلاف درمورد آنها وجود دارد. طبیعتاً ممکن است بعضی جاها به دلیل کمبود اطلاعات و ناآگاهی، و بعضی جاها به دلیل هیجانانگیزی، واقعاً کار خطا یا خلافی از آنها سر زده باشد. از عالی‌ترین سطوح مدیریت تا پایین‌ترین سطوح، آنهایی که صداقت دارند، برای اینکه زمینه‌ی یارگیری دشمن از بین برود، باید صادقانه ضعف‌ها و ایرادات خودشان را شناسایی کنند؛ و پیش مردم به صراحت بگویند که این چنین اشتباهی کردیم و اعتراف کنند. من به خاطر نمی‌آید در این سی ساله مدیری آمده باشد و گفته باشد، من در فلان برنامه‌ریزی اشتباه کرده بودم. شما کسی را یادتان هست؟ من که یادم نمی‌آید. این همه مدیری که در طول این مدت سی سال در سطوح مختلف مدیریتی نظام، مسؤلیت به عهده داشتند، معصوم بودند؟ مگر ما به‌عنوان یک فضیلت اخلاقی، در اخلاق فردی نمی‌گوییم که یکی از ارزش‌های بزرگ این است که انسان این شهادت اخلاقی را داشته باشد که به اشتباهات خودش اعتراف کند؟ اولاً واقع‌بینی داشته باشد که بتواند اشتباهات خود را ببیند و این شهادت را هم داشته باشد که بتواند به اشتباهاتش اعتراف کند و این اراده را هم داشته باشد که بتواند اشتباهات خودش را برطرف کند. این چیزی که در اخلاق فردی این همه بر رویش پافشاری می‌کنیم، در عرصه‌ی مدیریت جامعه مطرح نیست؟ اگر بخواهیم اعتماد مردم جلب شود و به دلیل ضعف‌های عملکردی، فریب دام‌های دشمن را نخورند، در تور آنها نیفتند و سرباز لشکر آنها نشوند، سیاهی لشکر آنها نشوند، راهش این است که از مدیران صداقت ببینند؛ یعنی مدیران بیایند با صداقت تمام بگویند، بله ما در فلان مورد بد عمل کرده بودیم؛ در محاسباتمان اشتباه کرده بودیم؛ در اجرا نتوانستیم قوی به میدان بیاییم؛ ضعیف عمل کردیم. اشتباهاتشان را نزد مردم انکار نکنند؛ قیافه‌ای به خودشان نگیرند که



گویا معصومند. من با هر کس صحبت می‌کنم، می‌گویند قبول داریم اینها معصوم نیستند. خوب، می‌گویم اگر قبول دارید این مدیر معصوم نیست، چرا یکبار در طول دوران مدیریتش نیامد به این عدم عصمتش اعتراف کند و بگوید، در فلان مورد محاسباتمان، مطالعاتمان، آمارمان و اطلاعاتی که در اختیار ما بود، کامل نبود و دچار اشتباهاتی در برنامه‌ریزی شدیم؛ یا ما در عمل چنین خطایی کردیم؛ یا من آن ضعف را در مدیریتم داشتم؟ یکبار ما از احدی ندیدیم! وقتی مردم با گوشت و پوست خودشان بعضی از ضعف‌ها، بعضی از ناکارآمدی‌ها، بعضی از فسادها را لمس کردند و بعد آن مدیر منکر همه‌ی اینهاست، خوب این سبب می‌شود که آدمی که این را لمس کرده، یک طعمه‌ی مناسبی بشود برای آن جریان دشمن و فردا سیاهی لشکر آن جریان بشود.

خوب، از جمله ایراداتی که صدر اسلام پیش آمده بود، که در بحث‌های نهضت عاشورا گفتیم، ایراداتی که در طول این مدت، حدود پنجاه سال بعد از رحلت رسول الله ﷺ، غیر از فاصله‌ی چهار سال و نیمه‌ای که دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام بود، حدود چهل و پنج سال تقریباً، در حکومت سه خلیفه‌ی اول، بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام هم امام مجتبی علیه السلام عملاً امکان حاکمیتی برایش به دست نیامد و بعد هم دوران امامت اباعبدالله علیه السلام، در این حدود چهل و پنج سال انحرافات که ایجاد شد، یک مورد اشرافیت و دنیاگرایی حکام بود. یادتان هست ثروت‌های انبوهی که انباشتند؟ عثمان برای خودش انباشت؛ مروان حکم برای خودش انباشت؛ طلحه برای خودش؛ زبیر برای خودش؛ دیگران و دیگران برای خودشان انباشتند. این دنیاگرایی، زراندوزی، مسابقه در اینکه همه‌ی مدیران برای خودشان ویلا در فلان نقاط آب و هوای ایران و خارج از کشور، درست بکنند و در این مسابقه‌ی رقابت ثروت‌اندوزی از همدیگر عقب نیفتند، خوب این یکی از بلاها و فسادهای ناشی از همان دور شدن شاخص‌های کارکردی حکومت دینی است. یادتان هست وقتی عثمان به خلافت رسید، ابوسفیان، سران بنی‌امیه را جمع کرد و به آنها گفت: دعوی ما با بنی‌هاشم سر حکومت بود؛ خدا و پیغمبر و دین و اینها هم، همه قصه بود! این یک ترفندی بود که بنی‌هاشم اندیشیده بودند برای اینکه حکومت را به دست بگیرند. حالا که حکومت به دست شما بنی‌امیه آمده، مثل توپ به هم پاس بدهید و نگذارید از مجموعه‌ی شما خارج بشود! و شما می‌بینید در دستگاه حکومت

همین جوری بود دیگر؛ خصوصاً از زمان عثمان به بعد کاملاً قدرت‌های حکومتی منوپل یک فامیل است؛ یک جریان هزارفامیل است و مناصب حکومتی را بین یکدیگر دست‌گردان می‌کنند. خوب، این یکی از فسادهای بزرگ است که در یک نظام دینی این هزارفامیل شکل بگیرد.

پناه می‌بریم به خدا که انسان بعضی از اوقات یک چیزهایی را مطلع می‌شود! چه نسبت‌های فامیلی بین افرادی که در نقاط مختلف قدرت قرار گرفته‌اند برقرار شده! این به آن دختر داده؛ این از آن دختر گرفته؛ نگاه می‌کنید می‌بینید چه هزارفامیلی درست شده! و این یکی از همان انحرافات است که اتفاق افتاد. در واقع یک حلقه‌ای شکل گرفت که تمام مناصب حکومتی محدود به آنها بود. صورت ظاهر، آدم‌ها عوض می‌شدند؛ اما در واقع مناصب حکومتی از آن حلقه خارج نمی‌شد. ایراد دیگر، بی‌کفایتی و عدم سلامت دست‌اندرکاران حکومتی بود. دیدید، فرماندارهایی که در زمان عثمان به جرم زنا، به جرم شراب‌خواری، پرونده‌هایشان رو می‌شد و عثمان بی‌اعتنا نسبت به فساد آنها حرکت می‌کرد. فریاد مردم از دست این بی‌کفایتی‌ها و آلودگی‌ها بلند بود؛ اما فریادشان به جایی نمی‌رسید. کم‌کم هم قبح این کارها ریخته بود و بی‌پروا این کارها را انجام می‌دادند. غارتگری بیت‌المال را بی‌پروا انجام می‌دادند و کسی اصلاً امید نداشت که من بروم به فلان مقام در نظام دینی شکایت کنم، بروم به خلیفه شکایت کنم و ممکن است او رسیدگی بکند. چون قبلی‌ها رفته بودند شکایت کرده بودند و دیده بودند که هیچ خبری نیست. از خود خلیفه، از یزیدین معاویه گرفته تا پایین‌ترین مقام، رده به رده همه‌شان در این چرخه، دست در دست هم دارند. باز از انحرافات که در حکومت اموی اتفاق افتاده بود، ضعف باورمندی دست‌اندرکاران حکومت بود به ضرورت دین‌مداری در حکومت، و خودباختگی آنها در برابر الگوهای غیردینی. شما از زمان عمر می‌بینید این داستان اتفاق افتاده است. عمر وقتی حکومت ایران را دید و با نظام حکومتی ایران آشنا شد، چطور خودباخته‌ی آن شد و حتی مدل‌های رفتاری آنها را در عبادات اسلامی هم نفوذ داد! اینها روشن است دیگر؛ این تکتفی که اهل سنت دارند و می‌گویند موقع نماز باید دست‌ها بسته شود، خوب می‌دانید عمر این را حاکم کرده و چه وقت حاکم کرد؟ بعد از اینکه با شیوه‌ی دربار ایرانیان آشنا شد و دید کارمندان و مأموران دربار جلوی پادشاه این جوری دست‌بسته می‌ایستند، گفت خب خدا که از پادشاهان بالاتر است؛

پس ما هم در نماز دست‌بسته بایستیم. ببینید! یعنی الگو گرفتن از مدل‌های غیردینی از همان‌جا شروع شد؛ یعنی ضعف باورمندی به اینکه همه‌چیز را دین باید سامان بدهد؛ دین باید مدار و محور باشد در اداره‌ی جامعه؛ نه الگوهایی که بانک جهانی می‌دهد؛ فلان تئوریسین اروپایی و امریکایی می‌دهد. این ضعف باورمندی مدیرانی است که بیشتر خودباخته‌ی مدل‌های بیگانه از دینند و آن باور جدی را به اینکه دین باید مدار و محور همه‌ی امور جامعه باشد، ندارند. خب طبیعتاً این ضعف، آن فسادها را در پی می‌آورد.

حالا اباعبدالله‌الحسین علیه‌السلام در برابر چنین شرایطی قرار گرفت. چه فرمود؟ فرمود: **أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ**؛ فرمود: من خرابکار نیستم؛ شورش‌ی نیستم؛ قدرت‌طلب نیستم. من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم. شاخص‌ترین وجه امر به معروف و نهی از منکر، نسبت به حکومت و حکام جامعه‌ی اسلامی است. مفصل در بحث‌های درس‌هایی از مکتب عاشورا خدمت عزیزان عرض کردم. بحث مفصلی حدوداً چهار ساعت یا شاید بیشتر راجع به امر به معروف و نهی از منکر در نهضت اباعبدالله علیه‌السلام صحبت کردیم. اینکه ما امر به معروف و نهی از منکر را در مصادیقی خیلی جزئی و فردی خلاصه کنیم که خانم روسریت را جلو بکش؛ آقا دکمه‌ی یقه‌ات را بیشتر ببند و مسائل رفتاری... اینها هم مهم است؛ اما کوچکترین مصادیق امر به معروف و نهی از منکر است. شاخص‌ترین، مهم‌ترین، اصلی‌ترین مصداق آن، امر به معروف و نهی از منکر مردم جامعه‌ی اسلامی، نسبت به حکومت اسلامی جامعه‌ی خودشان است. لذا اباعبدالله علیه‌السلام می‌فرماید: **أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ**. امر به معروف، تقویت و پیشگیری است؛ و نهی از منکر، درمان و معالجه است و اگر این امر به معروف و نهی از منکر درست در جامعه انجام شود، جامعه اصلاح می‌شود. البته امر به معروف و نهی از منکر درجاتی دارد؛ مراتبی دارد. از یک تذکر لسانی و زبانی شروع می‌شود. منتها گمان نکنیم فقط همین است. بعضاً این اواخر فقط تأکید می‌شود به امر به معروف و نهی از منکر لسانی؛ چه کسی گفته محدود است به لسانی؟ بله، شروعش با تذکر لسانی است؛ اما اگر گوش نداد، مراتب بالاتر امر به معروف و نهی از منکر، یکی یکی پیش می‌آید. خوب نهضت عاشورا نمونه و مظهر تام آن مرتبه‌ی اعلا‌ی امر به معروف و نهی از منکر است؛ یعنی یک نهضت خونین

و انقلاب تمام‌عیار؛ یک نبرد سرخ علیه منکر برای حاکم کردن معروف. بنابراین محدود کردن و اصرار کردن بر امر به معروف و نهی از منکر لسانی درست نیست. چه کسی گفته فقط لسانی است؟ اما بله، باید مراتب امر به معروف و نهی از منکر، مرتبه به مرتبه طی بشود و اگر تذکر زبانی اثر بخشید، به مرتبه‌ی بالاتر آن نمی‌رسد. همین‌طور به مرتبه‌ی بالاتر و بالاتر تا به آنجایی برسد که دیدید اباعبدالله علیه السلام در مسیر امر به معروف و نهی از منکر چه کرد. فرمود: **لِيَرْعَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا**<sup>۱۰</sup> فرمود: در این شرایط هر مؤمنی باید حقیقتاً خودش را برای لقاءالله و شهادت آماده کند و من حسین، مرگ را در راه امر به معروف و نهی از منکر، در راه اقامه‌ی دین، جز سعادت نمی‌داند و زندگی با حَقَّت و نکبت را، زندگی با ظالمان و ستمگران را و سکوت در برابر ستمگران و مفسدان را جز نکبت و فلاکت چیزی نمی‌بینم. یادتان هست وقتی حضرت خواستند از مکه به سمت کربلا حرکت کنند، فرمودند: **مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا**: یعنی نهضت خونین! فرمود: هر کس آماده است که خون قلب خودش را در راه ما بذل کند و خودش را برای لقاءالله و جهاد و شهادت آماده کرده، با ما راه بیفتد. ما فردا حرکت خواهیم کرد. **فَأِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ**<sup>۱۱</sup>.

گمان می‌کنم حالا فهمیدیم که یک شاخص دیگر امر به معروف و نهی از منکر است. معروف و منکر را من و شما تعریف نمی‌کنیم؛ من و شما تعیین نمی‌کنیم. این عبارت را همه به خاطر دارید. **فَالْحَقُّ مَا رَضِيْتُمُوهُ وَ الْبَاطِلُ مَا اسْخَطْتُمُوهُ وَ الْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَ الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ**<sup>۱۲</sup> یعنی معروف و منکر مرجع تعیین دارد. این‌طور نیست که هر کسی، هر گوینده‌ای، هر صاحب سخنی، هر مدیری، هر قدرتمندی بخواهد معروف و منکر را برای ما مشخص بکند. **وَ الْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ**: شاخص امر به معروف و نهی از منکر اهل‌بیت عصمت و طهارتند. ای اهل‌بیت پیامبر! معروف آن است که شما معروف می‌دانید و منکر

۱۰. ابن‌شعبه‌ی حرانی، تحف‌العقول، ص ۲۴۵؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص ۶۸ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۱.

۱۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷؛ سیدبن طاووس، اللّهوف، ص ۲۵ و اربلی، کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۲۹.

۱۲. محدث‌قمی، مفاتیح، زیارت آل‌یاسین.

آن چیزی است که شما منکر می‌شمارید. **وَ الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ؛** ولذا وقتی می‌ایستیم و زیارت اباعبدالله علیه السلام را می‌خوانیم، شهادت می‌دهیم: **أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ.**<sup>۱۳</sup> به‌رحال الگو دارد؛ هم اینکه معروف و منکر چیست؟ و هم اینکه امر به معروف و نهی از منکر تا کجا می‌تواند استمرار پیدا کند. هدف عمده‌ی امر به معروف و نهی از منکر هم، برگرداندن ارزش‌ها و اصول ناب اسلامی به نظام اسلامی است؛ نظامی که از آن اصول و ارزش‌ها دور شده است.

خب، این بعد حماسی و انقلابی بود. نکته‌ی دیگر بعد عرفانی است. گفتیم این کالبد و پیکره برای اینکه زنده شود یک روح می‌خواهد؛ والا اگر شما روح عرفان را از حرکت اباعبدالله علیه السلام بگیرید، تبدیل می‌شود به یک حرکت خشک سیاسی که در معرض هر نوع انحراف و خلافی هم می‌تواند قرار بگیرد؛ اما آن روح توحید، روح عرفان، آن عشق الهی و آن شوق به لقای پروردگار، تجلیگاه بزرگش عاشورای حسینی است. عزیزان یادتان هست، در کتاب *شراب طهور* در بحث محبت و عشق الهی، شاخص‌های محبت راستین را شمردیم. پانزده شاخص را شمردیم که البته به آن پانزده تا منحصر نمی‌شود؛ اما فضای کتاب اجازه نمی‌داد که شاخص‌های بیشتری را اسم ببریم؛ ولی شما همان شاخص‌ها را بیاورید در داستان عاشورا که اگر فرصتی باشد، به نظرم یک سلسله سخنرانی‌های بسیار جالبی خواهد شد. آنجا گفتیم عشق راستین علائمی دارد؛ یکی از علائمش شوق است؛ شوق به لقای معشوق! و شما ببینید شوق به لقاءالله در کربلا چه می‌کند! چطور اصحاب اباعبدالله علیه السلام برای شهادت سبقت می‌گیرند! یک شاخص دیگر انس است؛ انس با محبوب؛ انس با معشوق! ولذا گفتیم اهل انس، اهل مناجاتند؛ اهل خلوتند. شب عاشورای اباعبدالله علیه السلام و یارانشان را یادتان هست؟ می‌دانید روز تاسوعا قرار بود درگیری اتفاق بیفتد. امام حسین علیه السلام از حضرت ابوالفضل علیه السلام خواستند که بروند برای آن شب استثنایی همه‌ی تاریخ خلقت، مهلت بگیرند.

---

۱۳. محدث قمی، مفاتیح، زیارت امام حسین علیه السلام در شب‌های قدر و این قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۲۱۰، با اندکی اختلاف.

فرمودند: خدا شاهد است که من نماز را دوست دارم؛ راز و نیاز با خدا را دوست دارم؛ تلاوت قرآن را دوست دارم. یک شب دیگر فرصت داشته باشیم. نقل شده، آن شب احدی در لشکر اباعبدالله ع خوابید. **لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّحْلُ:**<sup>۱۴</sup> زمزمه‌ی عاشقانه‌ی این اهل مناجات و اهل راز و نیاز مثل صدای زنبورهای عسل، فضا را پر کرده بود.

شاخص دیگر، ایثار در برابر معشوق ازلی است. این جلوه‌های عشق عرفانی را شما در عاشورا به زیبایی و کمال می‌بینید. تسلیم و رضا در برابر مقدرات الهی و مقررات الهی! اینها را در عاشورا نمی‌بینیم؟ در صحنه‌ی عاشورا عرفان در اوج قلّه، خودش را نشان می‌دهد. گفتیم عاشق حقیقی، نه چشم به منافعی که از معشوق به او می‌رسد دوخته و نه حتی لذت رسیدن به معشوق، هدف عشق‌ورزی اوست. نمی‌خواهد معشوق را خرج خودش کند؛ می‌خواهد خودش را خرج معشوق کند و در عاشورا ببینید چطور اباعبدالله ع خودش، زن و بچه و خانواده‌اش، بستگانش، یارانش را خرج معشوقش کرد. این شاخص‌های محبت و عشق راستین الهی را ببینید!

گفتیم یکی از شاخص‌های دیگر این است که عاشق واقعی در برابر محبوب از خودش سلیقه‌ای ندارد؛ نظریه‌ای ندارد. گفت: پسندم آنچه را جانان پسندد. درست آن را می‌داند که معشوق درست می‌داند و زیبا و پسندیدنی آن را می‌داند که معشوق می‌پسندد و زیبا می‌داند و در عاشورا چقدر زیبا فرمود: **رَضِيَ اللهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ.**<sup>۱۵</sup> شاخص‌های دیگر، جز محبوب را ندیدن و جز خدا را ندیدن؛ و تویی و تبری است. دوستی با دوستان محبوب و دشمنی با دشمنان محبوب. اینها را شما در صحنه‌ی عاشورا به کامل‌ترین صورت می‌بینید. تنعم در طاعت و اهتمام در جلب رضایت محبوب! اگر کسی بخواهد برگردد در تمام تاریخ خلقت برای این بحث‌های عرفانی با عنوان شاخص‌های عشق راستین، زیباترین و کامل‌ترین مصداق را پیدا کند، فقط در عاشورا پیدا خواهد کرد. تنعم در طاعت! از طاعت احساس خستگی نمی‌کند؛ شارژ

---

۱۴. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.

۱۵. اربلی، کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۲۰۴ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷.

می‌شود؛ نیرو می‌گیرد. یادتان است امام‌سجاد علیه السلام فرمود: هر چه روز بالاتر می‌آمد، هر چه داغ‌ها بیشتر، فشارها و سختی‌ها بیشتر، چهره‌ی پدرم اباعبدالله علیه السلام و برخی از برجستگان اصحاب او، گلگون‌تر، شاداب‌تر و سرزنده‌تر می‌شد. این یعنی تنعم در طاعت و اهتمام در جلب رضایت محبوب. حسن ظن و خوش‌بینی به محبوب و آنچه محبوب می‌کند. جمله‌ی معروف **ما رأيتُ إلاَّ جَميلاً**<sup>۱۶</sup> ای زینب کبری علیها السلام را در مجلس ابن‌زبیر یادتان هست؟

و آسایش و آرامش جان! این نفس مطمئنه‌ای که در کربلا به زیباترین صورت تجلی کرد. لذا وقتی اباعبدالله علیه السلام از زین سرنگون شدند، در گودال قتلگاه، از جانب خدا پیام آمد: **يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنُّةُ!** ای نفس به آرامش رسیده! **ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي!**<sup>۱۷</sup> و شهامت و نترسیدن از هیچ‌کس جز خدا، این میوه‌ی آن عشق الهی است. گفت:

ترس مویی نیست اندرپیش عشق

جمله قربانند اندر کیش عشق

زاهد، ار با ترس می‌تازد به پا

عاشقان پرآن‌تر از برق و هوا

ترس معنی ندارد و مگر زیباترین جلوه‌ی این شهامت را در کربلا نمی‌بینیم؟ **أَفِالْمَوْتِ تُخَوِّفِينِي؟**<sup>۱۸</sup> وقتی که حرّ جلوی حضرت را گرفت و تهدید کرد که نمی‌گذارم، نه به سمت مدینه بروی، نه به سمت کوفه و گفت برخورد می‌کنم، حضرت فرمودند: **أَفِالْمَوْتِ تُخَوِّفِينِي؟** تو، من اباعبدالله را از مرگ می‌ترسانی؟! با مرگ بازی می‌کردند! اینها جلوه‌های عرفان است. آن موحدانه زیستن و غیرخدا را هیچ‌کاره دانستن؛ به غیرخدا طمع نبستن و امید نداشتن؛ ترس و نگرانی از غیرخدا به دل راه ندادن؛ اینها جلوه‌های بلندترین روحيات عرفانی است و همه را در کربلا می‌بینید. صبر و استقامت و پایداری و تزلزل‌ناپذیری و دیگر

۱۶. مقرّم، مقتل، ص ۳۲۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۶.

۱۷. سوره‌ی فجر، آیات ۲۷-۳۰.

۱۸. مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۸۱ و ابومخنف کوفی، وقعةالطف، ص ۱۷۳.

خدا می‌داند، تمام آنچه که شما به‌عنوان نمودهای روحیه‌ی یک عارف می‌توانید از آن نام ببرید، به کامل‌ترین و زیباترین صورتش در صحنه‌ی کربلای اباعبدالله علیه السلام است. یک گوشه‌ی این زیبایی‌ها را، ده مورد را در همان کتاب کرشمه‌ی حسن خواندید؛ ولی خدا می‌داند اگر انسان بخواهد آن بحث را ادامه دهد چه حوزه‌های متعددی از جلوه‌های زیبای عرفان را می‌تواند در روز عاشورا مطرح کند. به‌رحال عرضم را تمام کنم؛ گفتیم عاشورا یک پیکره دارد؛ آن پیکره‌ی حماسی و انقلابی اوست با هدف بازگرداندن حقیقت اسلام به حاکمیتی که نام اسلامی دارد؛ و روح آن، لطیف‌ترین روح عارفانه است که حیات می‌بخشد و این پیکره را زنده می‌کند. امیدواریم به یاری خدای متعال همان‌طور که خود اباعبدالله علیه السلام فرمودند: **فَلَكُمْ فِيَّ آسْوَةٌ**:<sup>۱۹</sup> در وجود من برای شما الگویی است برای تأسی کردن، بتوانیم پیروی کنیم. عاشورا یک واقعه در گذشته‌ی تاریخ نیست که فقط به‌عنوان تاریخ مطالعه شود؛ یک الگوست؛ یک مدل است برای تکرار شدن؛ برای اقتدا. اباعبدالله علیه السلام امام است و شیعه یعنی کسی که امامش را مشایعت می‌کند؛ راهی که امام رفته را در پی او طی می‌کند و ان‌شاءالله بتوانیم با تدبّر و تعمق، درس آگاهی و بصیرت از مکتب اباعبدالله علیه السلام بگیریم و اگر **كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ**،<sup>۲۰</sup> در عاشورا و کربلای زمان و زمین خودمان هم بتوانیم ان‌شاءالله حسینی عمل کنیم.

اما بحث کارکردهای حکومت اسلامی بسیار ظریف و حسّاس است و درست فهمیدنش نیاز به توجه مضاعف دارد. دوستان پرسابقه، با ادبیات صحبت ما و با دیدگاه‌های ما آشنا هستند؛ لذا می‌توانند این سخن را در مجموعه‌ی آن حرف‌ها بگذارند و حرفی را که جنبه‌ی متشابه هم داشته باشد، رفع تشابه و ابهام‌زدایی کنند؛ ولی برای آن دوستانی که آشنایی ما با آنها تازه است تکرار می‌کنم. بحث مهمی داشتیم و اشاره کردیم که چه می‌شود یک حکومت اسلامی از محتوا و مسمای خودش خارج می‌شود. گفتیم اسلامیّت حکومت، به کارکردهایش است؛ نه به شعارها و ادعاهایش؛ و اباعبدالله علیه السلام علیه حکومت اسلامی

۱۹. مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲ و احمدی میانجی، مکاتیب‌الائمّه، ج ۳، ص ۱۴۳.

۲۰. این عبارت از اقوال اهل معرفت است.



قیام کرد. حکومت اسلامی که اسمی از آن باقی مانده بود؛ اما رسم و حقیقتش رفته بود. بعد، از بیانات خود اباعبدالله علیه السلام استفاده کردیم که کارکردهای یک حکومت اسلامی چیست و نشان دادیم که حکومت شام این کارکردها را از دست داده بود و نهضت اباعبدالله علیه السلام حرکت اصلاح طلبانه بود؛ حرکت امر به معروف و نهی از منکر بود. گفتیم اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر به این معناست که حکومتی را که کارکردهای اسلامی را از دست داده، به سمت کارکردهای اسلامی جهت بدهیم؛ یعنی به سمت اسلامی تر شدن جهت بدهیم و سعی کنیم آن کارکردهای اسلامی را به او ببخشیم و این دیدگاه را در برابر دیدگاهی قرار دادیم که معتقدند اگر حکومت اسلامی کارکردهای خودش را از دست داد، باید حکومت اسلامی را کنار گذاشت و یک حکومت سکولار، یک حکومت لائیک و غیردینی پیشه کرد.

دو دیدگاه را گفتیم اشتباه است؛ هم آن دیدگاهی که می گوید همینی که هست خیلی خوب است؛ حکومت شام را دست نزنید. خلیفه‌ی رسول الله صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین معاویه یک ظواهر اسلامی دارد. دستگاه معاویه کلی هم صحابه و تابعین را جمع کرده و بعد از او یزید در کنار دربار خودش، اسم اسلامی را به صورت ظاهر دارد. اسم دارد؛ اما مسمی ندارد؛ کارکردها را ندارد. خوب، یک عده می گویند آقا این را دست نزنید؛ این که خیلی خوب است! باید از آن حمایت کرد. هیچ کسی هم حق ندارد بگوید که این باید بهتر شود. هیچ کسی حق انتقاد، حق نقد و دنبال اصلاح بودن را ندارد. دیدگاه غلط دوم هم، دیدگاهی بود که می گوید این کارکردها، کارکردهای بدی است و آن اهدافی که اباعبدالله علیه السلام فرمود: **وَلَكِنْ لِنَرِي الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ وَ نُظَهَرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ وَ يَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ**؛ درواقع آن کارکردهای حکومت دینی را ندارد. پس باید چه کار کرد؟ برای اینکه جامعه درست بشود و اوضاع و احوال درست بشود، باید حکومت را به سمت یک حکومت غیردینی، یک حکومت سکولار و لائیک جهت داد. گفتیم هر دوی این دیدگاهها غلط است. دیدگاه درست چه دیدگاهی است؟ دیدگاهی است که نقد می کند و پیگیری می کند برای اینکه حکومت به سمت کارکردهای یک حاکمیت اسلامی جهت پیدا کند و آن کارکردها در او تقویت بشود. اگر یک حکومت به اسم، اسلامی، موققیّت عملی نداشت، ناشی از این است که به آن آموزه‌های اسلامی به طور کامل عمل نکرده؛ نه به این دلیل که به آموزه‌های اسلامی ولو درصدی پایبند بوده! که

گروهی بگویند این درصد را هم کنار بگذار و کاملاً غیراسلامی بشو تا مثل امریکا و مثل اروپا موفق بشوی! نه، راه این است که این حکومت نیم‌بند اسلامی را به سمت یک حکومت تمام‌عیار اسلامی جهت بدهیم. نه این طور باشیم که آنچه هست را بگوییم نظام مقدّس است و هیچ‌کس حق ندارد راجع به آن حرف بزند، مثل یک معصوم با حکام رفتار کنیم، نه اینکه از آن طرف، بگوییم این حکومت موفق نبوده؛ پس یک حکومت غیردینی باید برپا کنیم؛ باید جامعه‌ی مدنی داشته باشیم؛ حکومت لیبرال دموکراسی باید داشته باشیم و امثال اینها.

راه این است که یک حکومت تمام‌عیار دینی داشته باشیم. این نکته را عرض کردیم و بعد گفتیم چه می‌شود یک حکومت از کارکردها می‌افتد؟ یک عامل، دشمنان نفوذی هستند که جامعه‌ی نفاق می‌پوشند و می‌آیند در داخل ساختار حکومت و نمونه‌هایش را در همین انقلاب خودمان دیدیم که هرچند وقت یک‌بار یک عده‌ای رسوا و برملا شدند. یک عامل هم خودی‌های نالایق و ناسالم، ضعیف‌الایمان و ضعیف‌التفس که این دو تا دست به دست هم، حکومت را از کارکردهایش می‌اندازند. یک نکته را می‌خواهم بگویم که برای برخی، سؤال ایجاد شده بود. ببینید عزیزان من! خصوصاً در دوران غیبت که حکومت در اختیار معصوم نیست، زمام ظاهری امور در دست معصوم نیست، حکومتی که نام اسلامی می‌گیرد و یک فرد غیرمعصوم در رأس آن قرار دارد، با فرد غیرمعصوم، رفتار معصوم نکنیم. دو گروه این کار را می‌کنند؛ یک گروه هواداران و طرفداران هستند که جوری رفتار می‌کنند، گویا او معصوم است؛ درحالی که نه خودش ادّعی معصوم بودن دارد و نه فی‌الواقع هم معصوم است. خوب این طرفداران وقتی این‌طور رفتار می‌کنند که کسی حق ندارد به خودش اجازه دهد در یک تصمیم‌گیری حکومت تردید کند؛ در اینکه ممکن است به دلیل کمبود اطلاعات تصمیم‌گیری دقیقی اتفاق نیفتاد باشد؛ یک اشتباهی صورت گرفته باشد؛ وقتی این‌طور رفتار کردید، دارید به ضرر حاکم کار می‌کنید. چرا؟ چون او را در یک حدّ معصوم قرار دادید و توقّع عصمت از او ایجاد می‌شود و چون فی‌الواقع معصوم نیست، خودش هم ادّعی عصمت ندارد، در عمل وقتی متناسب و هم‌تراز مرتبه‌ی عصمت رفتار نکرد، طرف مقابل می‌گوید پس این که به درد نمی‌خورد؛ دیدید آنجا اشتباه کرد! چون شما از او تصویر ایجاد کردید؛ شمای دوست تصویری ایجاد

کردی که معصوم است و محال است اشتباه کند. گاهی اوقات من با این دوستان صحبت کرده‌ام؛ با همین دوستان خوب ما که این‌طور رفتار می‌کنند. به آنها می‌گویم تو قبول داری ولی فقیه معصوم نیست یا نه؟ می‌گوید بله! بعد می‌گویم حالا به من اجازه می‌دهی مثلاً یک مورد را بگویم که این‌طوری می‌شد بهتر بود؟ می‌گوید نه حق نداری؛ فوق ماست و از فهم بشری بالاتر است که ما بخواهیم عملکرد ولی فقیه را نقد کنیم!

آخر چرا این‌طور رفتار می‌کنی؟ خود ولی فقیه کی چنین ادعایی کرد که تو داری به‌عنوان دوست جاهل رفتار می‌کنی؟ یعنی به ظاهر می‌گویی من هم قبول دارم معصوم نیست؛ ولی در عمل جوری رفتار می‌کنی که کسی حق ندارد پیشنهاد بهتری را به‌جای آن گزینه‌ای که مثلاً آن ولی فقیه انتخاب کرده، مطرح کند. خوب این رفتار تو در واقع برای او تصویر عصمت می‌سازد؛ در حالی که خود او مدعی عصمت نیست. تو از او حسین علیه السلام می‌سازی؛ علی علیه السلام می‌سازی؛ در حالی که او این را نمی‌گوید. یادتان هست سخنرانی مقام معظم رهبری را، سال‌ها قبل بود؛ ایشان فرمود: این حرف‌ها چیست راجع به من می‌زنید؟ ما اهل کوفه نیستیم علی تنها بماند! من کجا و امیرالمؤمنین علیه السلام کجا؟! من خاک پای قنبر امیرالمؤمنین علیه السلام هم نمی‌شوم! دقت کردید؟ پس این دوستان با رفتارهای جاهلانه که مورد رضایت خود رهبر هم نیست، یقین بدانید مورد رضایت خود رهبر هم نیست که تصویر معصوم بسازید، توقع‌ها را جوری در جامعه بالا ببرید که بگویند اگر یک دانه اشتباه کرد، دیگر از صلاحیت افتاده... چه کسی این حرف را گفته؟! این کار را نکنیم؛ این یک اشتباه و یک خطاست که دوستانه می‌کنید و دشمنان از آن بهره می‌برند! نه عزیز دل من! ولی فقیه، یک فقیه عادل است؛ فقیه است؛ درس خوانده؛ درس فقه خوانده؛ اما نه در علمش، علم بینهایت معصوم را دارد، و نه در خطاناپذیری، عصمت معصوم را دارد. فرد عادل است؛ یعنی دانسته و آگاهانه، خطا و خلاف نمی‌کند. فقیه عادل است؛ نه امامی که علم بینهایت الهی در دسترس اوست و عصمت تضمین شده از جانب پروردگار هم، ضامن خطاناپذیری اوست. تصویر بحث ولایت فقیه را تصویر واقعی بکنید؛ همان تصویری که امام در درس‌هایشان مطرح کردند. خب، مگر خود امام چند بار نفرمود در این مورد ما اشتباه کردیم؟ در قضیه‌ی انتصاب نخست‌وزیر دولت موقت، ایشان مگر بعدها نفرمودند ما

اشتباه کردیم فلانی را به‌عنوان نخست‌وزیر گذاشتیم؟! خب این سبب عزل ولی‌فقیه از منصبش شد؟ امام را عزل کرد؟! تصویری نسازیم که آن تصویر برای نظام مشکل‌آفرین بشود! این حرف‌ها را شاید خیلی‌ها جرأت نمی‌کنند بزنند؛ روی مصلحت‌سنجی؛ روی اینکه مبادا فردا یقه‌ی ما را بگیرند که چرا این حرف را زدی؛ ولی من رضایت الهی را در نظر می‌گیرم. حمایت از نظام دینی، باید حمایت مرضی خدا باشد و آن حمایت است که می‌تواند پایه‌های نظام دینی را استوار کند. اگر میدان نقد باز نشود، میدان سؤال باز نشود، حالا او که رهبر است، بعد رئیس‌جمهور، بعد رئیس‌مجلس، رئیس‌قوه‌ی قضاییه، رئیس‌دستگاه‌های اجرایی، رده‌های پایین‌تر، اینها هم کم‌کم دیگر مثل یک معصومند. گفتم خدمتتان، وقتی یک حمایت مردمی برپا می‌شود، درست دو گروه می‌آیند استفاده می‌کنند و به نفع خودشان مصادره می‌کنند؛ درحالی‌که این حمایت به نفع اسلامیّت نظام شده بود. یک گروه همان منافقان و دشمنان نفوذکرده در ساختار حاکمیت اسلامی که آمدند از درون متلاشی کنند؛ از فردا می‌گویند پس دیدید همه‌ی مردم آمدند به نفع ما راهپیمایی کردند؛ کسی حق ندارد به ما بگوید بالای چشمت ابروست! کسی حق ندارد به من وزیر، به من مدیرکل، به من قاضی، به من نماینده‌ی مجلس بگوید که تو خطا می‌کنی. ببینید این همه مردم آمدند از ما حمایت کردند! یعنی همان آدم نفوذی، این حمایت را مصادره می‌کند. این حمایت از اسلامیّت نظام بود؛ نه از تو دشمن نفوذی داخل ساختار نظام! گروه دوم هم که به نفع خودشان مصادره می‌کنند، همان خودی‌های نالایق و ناسالمنند. آنها هم می‌گویند کسی حق ندارد به ما بگوید کفایتان کم است؛ خوب اداره نمی‌کنیم؛ برنامه‌ریزی ما غلط است؛ توان اجرایی ما پایین است؛ دیدید این همه مردم آمدند!

وقتی که ما راجع به ولایت فقیه بحث می‌کنیم، این مسأله به مراتب اولی راجع به مدیران رده‌ی بعد است؛ یعنی نظام اگر بخواند پایدار بماند، باید کارکردهایش محفوظ بماند. **فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَ أَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ**:<sup>۲۱</sup> زبد فقط ادعا دارد؛ اسم دارد؛ شعار دارد؛ ظاهر دارد؛ کف است. او رخت

---

۲۱. سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۷.

برمی‌بندد و می‌رود؛ پایدار نیست؛ **وَ أَمَا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ**، کارکردهایش که به سود مردم است، چه به سود معنویات مردم، چه به سود مادیات مردم، اوست که پایدار است. بنابراین اگر پایداری نظام دینی را می‌خواهیم، باید این‌گونه رفتار کنیم؛ باید خیرخواهانه، مشفقانه، با محبت، با دوستی در مقام بهبود و ارتقاء باشیم. عرض کردم، امر به معروف، توانمندسازی برای پیشگیری از بیماری نظام است. نهی از منکر هم در واقع معالجه و مداوای بیماری‌هایی است که گریبان نظام را گرفته؛ و اباعبدالله علیه السلام می‌گوید من برای امر به معروف و نهی از منکر دارم قیام می‌کنم. **أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ**.

امیدوارم این توضیحاتی که عرض کردم باز بر ابهام نیفزوده باشد؛ چون این بحث‌ها طوری است که هر کس ممکن است با یک پیش‌زمینه‌ی ذهنی گوش کند و یک‌جور برای خودش معنا کند؛ ولی گمان می‌کنم این توضیح تاحدودی ذهن‌ها را روشن کرده باشد. حمایت از نظام اسلامی، حمایت از اسلامیت نظام است و هرچه اسلامیت نظام، قوی‌تر شود، نظام پایداری بیشتری پیدا می‌کند. بنابراین آن که می‌گوید همین‌ی که هست خوب است، یک سر سوزن بالاتر هم نه، نظام مقدّس است و حکام معصومند، اشتباه بزرگی می‌کند؛ ولو دوست هم باشد، دوست جاهلی است که دارد ضربه می‌زند؛ و آنهایی هم که می‌گویند، این نظام را به‌دلیل مشکلاتی که در کارکردهایش دارد باید کنار گذاشت و یک نظام لائیک و غیردینی اختیار کرد، آنها هم اشتباه می‌کنند. حرف درست، حرف کسی است که می‌گوید باید این اسم به مسمّا محلاً<sup>۲۲</sup> بشود؛ باید کارکردهای آن در جهت اسلامیت تقویت شود. ان‌شاءالله این توضیح تاحدودی از این بحث ابهام‌زدایی کرده باشد.

**صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِاللهِ وَ صَلَّى اللهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِاللهِ<sup>۲۳</sup>**

۲۲. منتهی‌الارب: مُخَلِّي: آراسته.

۲۳. کلینی، کافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ حرّعاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۹۳ و مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۰۱.